

کافی ناکافی: آشنایی زدایی از شمایل انقلابی واعظ شهیر در «از سلّاح خانه تا مهدیه»

به قلم: یوسف شیخی^۱

مقدمه

«از سلّاح خانه تا مهدیه: خرده روایت‌هایی از زندگی و مواجهات حاج غلام محمدی با شیخ احمد کافی» به نویسندگی ابراهیم اکبری دیزگاه، کتابی است در ۲۵۴ صفحه که در بهار ۱۴۰۳، توسط شرکت چاپ و نشر بین الملل وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی منتشر شد و به بازار کتاب راه یافت.

شیخ احمد ضیافتی معروف به کافی از زمره‌ی چهره‌های مبارز و انقلابی همچون دکتر شریعتی، صمد بهرنگی، غلامرضا تختی بود که با مرگشان بر آتش انقلاب دمیدند. این نامیرایان همچون حاضران غایبی بودند که حتی بیش از زمان حیاتشان در تسریع روند انقلاب مؤثر افتادند تا انقلابیون خام اندیشانه به تحقق رؤیاهای خود در فردای پیروزی انقلاب بیان‌دیشند.

به نظر راقم این سطور، کتاب مذکور در میان آثار داستانی انتشاریافته از اکبری دیزگاه تاکنون، خوشخوان‌ترین و روان‌ترین کتاب است و شاید علت آن، لحن عامیانه، بیان لوطی منشانه‌ی شاه غلام به عنوان یک کارگر سلّاحی در کشتارگاه تهران، بهره‌گیری حداقلی نویسنده از تکنیک‌های معمول داستان نویسی و حضور کمرنگ عناصر خیال انگیز و عالم مثال و تأملات فلسفی و رنگمایه‌های عرفانی و بازی‌های زبانی باشد که برای مخاطب عام دشواری‌هایی در فهم متن ایجاد می‌کند.

کتاب «از سلّاح خانه تا مهدیه» شامل سه بخش پیش روایت، بخش اصلی یا فصول سه‌گانه‌ی روایت و پیوست تصاویر است. محدودیت ژانری نویسنده در وفاداری به واقعیت و استفاده‌ی حداقلی از عناصر و تکنیک‌های داستانی، همچنین سوژه‌ی غیرفرهیبخته‌ی کتاب که برخلاف یونس «برکت»، یوسف «سیاگالش»، یحیی «بیروط»، سهراب «شاه‌کشی»، صابر «طوطی و تاول» و حتی خلیل «سوره آفلین»، از طبقه‌ی متوسط باسواد در جامعه‌ی دینی مألوف یا جامعه‌ی در حال ظهور پسادینی ایران به شمار نمی‌آید، از ویژگی‌های منحصر به فرد این اثر در میان آثار ابراهیم اکبری دیزگاه است. نویسنده در عمل کوشیده است برخی ناگفته‌ها درباره‌ی مرحوم کافی را از گفتار و رفتار شاه غلام نمایان سازد.

^۱. مدرس فلسفه و کلام، نویسنده، منتقد، شاعر و دین پژوه، رایانامه: Sheykhi_yusef@yahoo.com

بخش پیش روایت کتاب

پیش روایت ۲۴ صفحه‌ای کتاب به اندازه‌ی بخش اصلی که روایت زندگی و خاطرات حاج غلام محمدی از واعظ شهیر، مرحوم کافی است، همچون دیگر آثار نویسنده دارای غنای معنوی است. چیزی که در بخش اصلی، به جز موارد نادری در فصل اول، چندان ظهور و بروزی ندارد.

اکبری دیزگاه که از متولدین دهه‌ی ۶۰ به عنوان آخرین نسل واجدان نوستالژی در ایران معاصر است، به عنوان کسی که در زمانه‌ی کافی نزیسته است، با تمهیداتی کوشیده است این نقصان را در بخش پیش روایت جبران نماید و به آن زمانه و نسل پیش از انقلاب یا همان پنجاه و هفتی‌ها نقبی بزند. از جمله‌ی این تمهیدات استفاده از تکنیک خودافشاگری و شخصی سازی ربط و نسبتش با کافی است. در میان قصه‌های کافی، دو قصه برای نویسنده حس نوستالژیکی دارد و او را به سال ۱۳۷۶ و دوران دبیرستان می‌برد که با نوارهای کافی آشنا می‌شود؛ قصه‌ی «گاو بنی اسرائیل» و قصه‌ی «علی بن مهزیار اهوازی». تأثیرگذاری کافی بر اکبری دیزگاه به حدی بوده است که ردپای این دو قصه را در نشانه شناسی شاهکار رمان نویسی او یعنی «سیاگالش» می‌توان دنبال نمود. به زعم راقم این سطور آنچه می‌تواند این دو قصه را به هم مرتبط می‌سازد، درون‌مایه‌ی آنها در کشف حقیقت و جست‌وجوی امام و تمنای دیدار او به مثابه تجلی‌گاه حقیقت است.

نویسنده با رصد ظهور امر قصه و داستان در تاریخ صدساله‌ی حوزه علمیه، از سه واعظ شهیر به عنوان قصه گوینان سنت حوزوی نام می‌برد: شیخ محمدتقی فلسفی، سید عبدالحسین دستغیب و شیخ احمد کافی. از نظر اکبری دیزگاه هر کدام از این واعظان پایه گذاران سنتی از قصه گوینی در منبر بوده‌اند: روش شیخ فلسفی استفاده از تکتیک‌های داستان‌گویی چون فهرست، تکرار، استناد، پاساژ، دایره، ایجاز و اطناب و مهم جلوه دادن اموری پیش پا افتاده و ایجاد وضعیت «تأثر بعد از حیرت» در شنونده بود (اکبری دیزگاه، ۱۴۰۳، ص ۱۰). شهید دستغیب با توصیفات سینمایی و ذهن و زبان تصویری‌اش و بیان دقیق جزئیات در «قیامت اندیشی» دینداران عصرش تأثیرگذار بود (همان، ص ۱۰-۱۱). در مورد شیخ کافی، نویسنده با یادآوری تبار خراسانی‌اش، تأکید می‌کند که قصه برای کافی اصالت دارد و او با زبان حماسی، کل نگر و بیانی بلند و نقالانه به تهذیب و پالایش مخاطبانش می‌پردازد (همان، ص ۱۱). از نظر نویسنده‌ی محترم، وجه دیگر اهمیت شیخ کافی برای نویسنده، شیفتگی خاص او به امام عصر و آوردن توجه به امام حی و حاضر از پیرامون به کانون (همان، ص ۱۲). در حقیقت نویسنده اثر مهم منبرهای شیخ کافی را علاوه بر اصالت دادن به قصه، در تبدیل امام حاضر به عنوان مسئله‌ی کانونی انسان معاصر ارزیابی می‌کند.

اکبری دیزگاه هرچند در بخش پیش روایت ارزیابی‌های مثبت و تأملات دقیق و ظریفش درباره‌ی کافی را به صراحت بیان داشته است، اما ترجیح داده است ارزیابی‌های منفی‌اش را به بخش اصلی کتاب واگذارد و به شکلی هوشمندانه و غیرمستقیم و گزارش گونه از زبان شاه غلام بیان کند.

بخش اصلی کتاب

بخش اصلی متشکل سه فصل است: فصل اول که ۶۵ صفحه است، قوی‌ترین فصل کتاب است، قطعاتی از زندگی، زمانه و کار حاج غلام محمدی را روایت می‌کند، قوت این فصل در تأملات شاه غلامی در باب پدر و زندگی و قرار یافتن است که باز می‌گردد به مهارت نویسندگی و قلم اکبری دیزگاه در خلق چنین شخصیتی و الا شاه غلام نسخه‌ی انقلابی همان شعبان جعفری (معروف به شعبان بی مخ) شاه دوست است.

شاه غلام از حیث خاستگاه طبقاتی و شخصیت فردی، کاملاً متفاوت از همه‌ی شخصیت‌هایی است که اکبری دیزگاه در رمان‌هایش ساخته و پرداخته است. حاج غلام یا آنطور که مرحوم کافی صدایش می‌زد شاه غلام، فردی است از طبقه‌ی محروم جامعه که کارش سلاخی در کشتارگاه تهران است، کشتی هم می‌گیرد و به وقتش دست به قمه هم می‌شود و آن وقت است که باید سری بشکند یا دست و پایی با نیش تیز قمه آشنا شود و زخم بردارد. بعدها که با کافی آشنا می‌شود و در مسیر تحول قرار می‌گیرد، مداحی هم می‌کند. شاه غلام در یک کلمه تجلی دینداری عوامانه و مداح سالار یا همانی است که دکتر شریعتی با عنوان تشیع صفوی توصیف می‌کند. این طرز تفکر نقطه‌ی مقابل تز تشیع علوی و انقلابی است که خاستگاه اصلی تئوریک انقلاب اسلامی است و به همین خاطر است که از دهه‌ی پنجاه به بعد، طرفداران این دو طیف به انتقاد از یکدیگر پرداخته و رو در روی هم قرار می‌گیرند، هر چند وجود هدف مشترک، مانع از سربرآوردن عمیق شکاف‌های درون جریان‌های انقلابی در دوره‌ی پیش از انقلاب گردید.

این اثر هرچند در ژانر نادرستان (نثر روایی واقعیت محور) و ترکیبی از بیوگرافی و خاطره نویسی می‌گنجد، اما نویسنده به ویژه در فصل اول با عنوان «دو تا کوزه وقتی به هم می‌خورند یکی می‌شکند: قطعاتی از زندگی، زمانه و کار»، تلاش کرده است تا با پرداختن به قصه‌ی واقعی تحول لوطی بزن بهادری است که از اول زندگی‌اش هیچ چیز سر جای خودش نبود و نویسنده با گنجاندن برخی جملات در زبان حاج غلام محمدی (شاه غلام)، او را به مرزهای شخصیت نزدیک سازد و متفاوت از همسلکان لوطی‌اش روایت کند. حاج غلام فرزند طلاق بود و عمه و شوهر عمه‌اش جای پدر و مادرش را گرفته بودند و پدرش را هم به خاطر معتادبودنش، آموخته بودند که دایی صدا کند. وقتی بزرگ می‌شود و سودای عشق ملک در جانش رخنه می‌کند، به عشقش نمی‌رسد و ازدواجش نیز

ناموفق بوده و همواره زندگی خانوادگی پرتنشی را تجربه کرده است. آشنایی با مرحوم کافی نقطه‌ی تحول شخصیت ماست.

در فصل اول شاه غلام ضمن روایت زندگی خود، از تجربه‌ی زیسته خود با برخی چهره‌های مشهور نیز می‌گوید. او ضمن تفکیک لوطی از تیپ لات و جاهل، طیب حاج رضایی را لات می‌داند تا لوطی (همان، ص ۵۶). او تختی را یک پهلوان واقعی می‌داند که مرگش مثل یک پهلوان نبود و ضمن بعید دانستن احتمال خودکشی برای مرگ تختی و بدهکاری او به زندگی افسوس می‌خورد (همان، ص ۶۹).

فصل دوم که ۹۲ صفحه است، با عنوان «مسیرت را عوض کن: مواجهه و زندگی با شیخ احمد کافی»، خاطرت حاج غلام از کافی و مهدیه تهران را محور روایت قرار می‌دهد. با اینکه حجم بیشتر کتاب به خاطرات شاه غلام از کافی اختصاص یافته است، اما در این فصل به طور محسوسی شاهد افت روایت هستیم و جز پاره‌ای موارد که تصویری نزدیکتر از مرحوم کافی ارائه می‌دهد و از شمایل کلیشه‌ای و شناخته شده‌ی کافی به عنوان واعظ شهیری که مرد خدا و دین و کافی برای تشیع بود به نوعی آشنایی زدایی می‌کند، آن جذابیت فصل اول را نداریم و نویسنده کوشیده است از مداخلات تأملی خود به مرور بکاهد و به قواعد ژانری نادرستان تن دهد.

در بخشی از فصل دوم با دیدگاه‌های مرتجعانه‌ی کافی از زبان شاه غلام آشنا می‌شویم، از جمله مخالفتش با سینما و حتی ناراحتی‌اش از ساخت فیلم‌های مذهبی چون ده فرمان^۲، کافی "می‌گفت: «پیغمبر رو آوردن روی پرده‌ی سینما. مگر پیغمبرها آلت دست‌ان؟» (همان، ص ۱۸۲). کافی با حضور روحانیت در سینما نیز مخالف بود.

فصل سوم که ۵۰ صفحه است، با عنوان «کافی همه چیزم بود: خرده روایت‌هایی از انقلاب و جنگ»، هرچند با بازگشت به محور زندگی شاه غلام، روایت دوباره جان می‌گیرد اما دیگر از تأملات شاه غلامی فصل اول خبری نیست و نویسنده به روایتی نامنظم و پراکنده از سرنوشت مدیر مهدیه تهران و بادی گارد و دست راست کافی، بعد از مرگ ناگهانی او مبسند می‌کند، لذا در مرتبه‌ای فروتر از فصل اول قرار می‌گیرد.

گذشته از شخصیت حاج غلام محمدی، کافی‌ای که اکبری دیزگاه به روایت شاه غلام معرفی می‌کند از حیث سواد و خاستگاه طبقاتی و تعلق به اسلام سنتی نیز تمایز چندانی با شاه غلام ندارد. به نظر می‌رسد اصلی‌ترین مسئله و مهمترین گمشده‌ی شاه غلام در زندگی پدرش بود، اما وقتی با واقعیت پدر معتادش رو به رو شد، سعی کرد این تصویر را با تصویر بهتری جایگزین کند، به همین روی شیخ احمد کافی برای شاه غلام جای آن پدر نداشته را پر می‌کند و لذا خلیات این دو خیلی به هم نزدیک می‌شود. لقب شاه غلام را هم خود شیخ به او می‌دهد، همچون پدری که برای فرزند جدیدش اسم می‌گذارد.

^۲. فیلمی حماسی و تاریخی به کارگردانی سیسی بی. دمیل، محصول ۱۹۵۶ کمپانی آمریکایی پارامونت است که بر اساس زندگی حضرت موسی یاخته شده است.

شیخ به اولیات اخلاق اسلامی در رعایت حقوق همسایه بی توجه است و همسایه‌ها از مراسم پرسروصدای دعای ندبه چه در منزلش، چه در مهدیه معترض هستند، در جواب اما شیخ به کار خود اصرار می‌ورزد و آنها را به کاهلی در دین و شریعت یا ساواکی بودن متهم می‌کند و آنها را میان دو راه مخیر می‌کند که "یا با ما و همراه این پنج هزار نفر جمعیت دعای ندبه می‌خونید... یا خونه تون رو می‌فروشید و ما خونه تون رو برای مهدیه می‌خریم" (همان، ص ۱۴۵). حداقل در یک مورد یکی از همسایه‌های معترضش به نام قنبری، توسط اجیرشده‌های شاه غلام مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد و با دروغ و صحنه سازی و تهمت اخلاقی به قنبری کار خودشان را یک دعوای ناموسی جلوه می‌دهند (همان، ص ۱۱۲-۱۱۶). البته کافی اهل کارهای عام المنفعه نیز هست، اما شاید بهترین بخش فصل دوم، ماجرای رفتن کافی با لباس مبدل به شهر نو برای نجات دختری شهرستانی از منجلاب فساد است (همان، ص ۱۳۶-۱۴۰).

فصل سوم کتاب و روایت فعالیت‌های شاه غلام در انقلاب و جنگ روایت خشونت انقلابیونی از قماش شاه غلام است. از جمله اینکه به نیت انتقام از توهینی که سرهنگ هوشنگ ازغندی، از سران عالی رتبه ساواک در کمیته مشترک ضدخرابکاری، به کافی کرده بود، با همراهی دامادش ترک موتور می‌نشیند و دست خالی و با توسل به زور و خلع سلاح مأمور، از یکی از پاسگاه‌ها اسلحه می‌دزدد و مسلحانه وارد منزل شخصی سرهنگ می‌شود تا او را به قتل برساند، اما وقتی می‌بیند در خانه نیست چهار گلوله خالی می‌کند و خانه را به هم می‌ریزد و از آنجا می‌گریزد (همان، ص ۱۹۶).

وقتی بحث از مداحی شاه غلام می‌شود، شروع می‌کند به انتقاد از دنیاگرایی برخی از مداحان و انحرافات و خرافات وارد شده در عزاداری‌ها، اما انتقاد او نه از جنس انتقادهای جامعه شناختی دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد، بلکه باز مبنایی فقهی و سنتی و بر اساس آموزه‌های شیخ کافی دارد و تأکیدش بر این است که "روی منبر امام حسین نباید مطربی کرد" (همان، ص ۲۳۰).

شاه غلام انتقاد می‌کند که چرا بعد از انقلاب، صداوسیما هیچ توجهی به خدمتگزاران مهدیه تهران نداشته است و وقتی هم از کافی می‌گویند سراغ کسانی می‌روند که نمی‌دانستند کافی چه کسی است. او معتقد است که بعضی‌ها به حسادت می‌خواهند نقش او را در مهدیه نادیده بگیرند (همان، ص ۱۹۸).

کافی انقلابی و کافی اکبری دیزگاه

کافی با گسترش فعالیت مهدیه‌ها و تکثیر نوارهای کاستش و سفرهای تبلیغی مختلف توانسته بود فراتر از شهرهای مذهبی همچون مشهد و قم، برای خود شهرتی به هم زند. این خطیب و روضه خوان زبردست و خوش صدا، متعلق

به جریان سنتی روحانیت شیعه بود که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در جریان تصادفی ابهام آمیز خرقه‌ی خاکی تهی کرد و به دیار باقی شتافت. مرگِ رازآلود او، همچون مرگِ صمد بهرنگی هنگام شنا در رود ارس یا مرگِ ظاهرا خودخواسته‌ی جهان پهلوان غلامرضا تختی در تنهایی هتل، یا مرگِ نابهنگامِ دکتر شریعتی در غربتِ غرب، در فضای پرتلهای سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی، سیاسی انگاشته شد و انگشت اتهام را متوجه ساواک نمود. به نظر می‌رسد شمایلِ کاریزماتیکِ کافی انقلابی ریشه در مرگِ رازآلودش دارد.

هر چند کتاب «از سلّاح خانه تا مهدیه» حاوی اطلاعاتی است که برای نخستین بار از کافی و زندگی‌اش بازگو می‌شود، اما چندان که می‌بایست و انتظار می‌رفت، به جزئیات بیشتری از ماجرای مرگِ رازآلودش پرداخته نشد. ذهنیت اسطوره‌گرایی ایرانی، همزمانی مرگِ تراژیکِ شیخ احمد کافی در ۳۰ تیر ماه ۱۳۵۷ خورشیدی، با روز نیمه‌ی شعبان در تقویم قمری را نه امری تصادفی، بلکه به مثابه امری نمادین تفسیر نمود. در جریان این تصادف خودروی پژوی احمد کافی و خانواده‌اش در جاده‌ی قوچان به مشهد با یک کامیون ارتشی برخورد می‌کند و او به همراه فرزند ده ساله‌اش کشته می‌شود. این مرگِ مشکوک قلمداد شده و مردم ناراضی و انقلابی که دنبال بهانه‌ای برای شعله ور ساختن آتش انقلاب بودند، با تشکیل صف‌های چند کیلومتری شعارهایی علیه حکومت سر می‌دهند و هفت ماه بعد سلطنت پهلوی سرنگون می‌شود و به تاریخ می‌پیوندد.

شیخ احمد کافی با شیوه‌ی خطابه، نقالی و روضه خوانی عوام پسندش، برداشتی عامیانه و ساده از دین و مذهب را پیچیده در کشکولی از شعر و داستان و گریه و لطیفه‌گویی و متلک پرانی سیاسی برای قشر سنتی و عوام جامعه ارائه می‌کرد که توانِ ذهنی درکِ قلم و رتوریکِ سحرانگیز اما متفکرانه‌ی مرحوم شریعتی را نداشت. قهرمان روایت‌های کافی، مردم عادی مثل عرق خورها و قماربازها و چاقوکشان و لوطی‌هایی مثل حاج غلام محمدی بودند که با خوابی یا حادثه‌ای یا دیداری یا مجلسی متحول شده به صف غلامانِ دین می‌پیوستند. کافی غایت دینداری را در غلامی و بندگی تعریف می‌کرد، لذا رئیس مهدیه‌ی تهران و دست راست او یکی از مریدانش به نام حاج غلام محمدی معروف به شاه غلام می‌شود که کارش سلاخی است و از قضا مداحی هم می‌کند و البته به گرتگیری منتقدان و مخالفان شیخ نیز مشغول است.

کافی اکبری دیزگاه، برخلاف شخصیت‌های روحانی دیگر آثارش از جمله سه گانه‌ی او درباره روحانیت؛ «برکت»، «سیاگالش» و «بیروط» اهل مطالعه و کتاب و قلم و هنر و عرفان و فلسفه و جستجوگری نیست، بلکه روضه خوانی است خوش صدا و قصه گو که علی‌رغم مبارزات و سخنرانی‌های او علیه حکومت پهلوی و بارها دستگیری و تبعید به کرمان و ممنوع‌المنبر شدن، نمی‌توان او را به ایدئولوژی انقلابی و اسلام سیاسی نسبت داد، بلکه افکارِ کافی اکبری دیزگاه به اسلام سنتی انجمن حجتیه نزدیک‌تر است تا کافی انقلابی، اما حتی یادآور شخصیت خلیل حجتی رمان «سوره‌ی آفلین» هم نیست که با سوابق گرایش به انجمن حجتیه و رد هر گونه خشونت، مدام به انقلابیون

تذکار می داد که «آرام تر انقلاب کنید! آرام تر!». دغدغه‌ی کافی همچون مرجع و مرادش آیت الله سید محمد هادی میلانی دفاع از شعائر اسلامی و قلمرو سنتی و منابع قدرت روحانیت و احساس خطر نسبت به زوال تدریجی فرهنگ اسلامی در برابر ایدئولوژی باستان گرایی و گسترش تجدد آمرانه و توسعه به سبک وسترنیزیشن (غرب گرایی) در دوره‌ی پهلوی است.

تقابل رؤیای پادشاهان مهدیه و حسینیه: از رؤیای اسلام ارتجاعی تا رؤیای اسلام انقلابی

شاه غلام دربارہ‌ی تقابل طرفداران شریعتی و شیخ کافی می گوید:

"شریعتی در حسینیه‌ی ارشاد بود و کافی در مهدیه. فضای کاری شریعتی روشنفکری بود و برای حاجی سنتی. هر دو مشہدی بودند و هر دو احساساتی. آقای شریعتی چندین بار در سخنرانی‌هایش حاجی را مسخره کرده بود. می گفت این آخوند سر منبر عوعو می کند. می گوید من سگ امام زمان هستم. طرفدارهای شریعتی گاهی به مجلس حاجی می آمدند و حاجی را اذیت و مسخره می کردند. تاب اذیت شدن حاجی را نداشتیم. قاتی می کردم." (همان، ص ۱۴۷).

او اعتراف می کند که به عنوان محافظ شیخ کافی، وقتی طرفداران شریعتی، بعد از منبر از کافی سؤالاتی داشتند، مانع می شده و با قمه دنبالشان می کرده است (همان، ص ۱۴۸).

هرچند منبرهای شیخ کافی، مخالفانی از سلک هملباسانش در روحانیت نیز داشت از جمله سید ابوالفضل برقی و سید عبدالرضا حجازی که او را به بی سوادی و درس نخواندن متهم می کردند، و شاه غلام نیز از یک مورد دعوی مستقیمش با برقی پرده برمی دارد (همان، ص ۱۴۶)، اما تقابل اصلی شیخ کافی نه با هملباسانش بلکه با دکتر شریعتی بود. شاه غلام در مورد نحوه‌ی مواجهه‌ی متفاوت کافی با دکتر شریعتی نسبت به دیگر منتقدانش، می گوید:

"کافی با آخوندهایی که به او حمله می کردند کاری نداشت. تنها گیرش دکتر شریعتی بود. دکتر شریعتی ان زمان خیلی گرد و خاک می کرد. حرفهای عجیب و غریب می زد. کافی هم جوابش را می داد. یکی دو بار خواستم بروم حسینیه‌ی ارشاد یک گرت گیری حسابی بکنم که باز هم نگذاشتند. گفته بودم که اینها را بسپارید به من ولی نگذاشتند" (همان، ص ۱۴۷).

معروف است که زمانی آیت الله سید محمد مهدی میلانی با گرده برداری از عبارت منسوب به امام غایب شیعه درباره‌ی کتاب اصول کافی (الكافی کافٍ لِشِيعَتِنَا^۲)، در وصف شیخ احمد کافی گفته بود: «کافی برای کل تشیع کافی است!»، اما با نشستن غبار آن ایام و شفاف شدن تنوع مبارزان انقلابی آن روزها و اختلافات فکری آنها، امروزه بر ما آشکار است که این اظهار نظر آیت الله میلانی - بر فرض صحت - تا چه اندازه‌ای اغراق آمیز و به دور از واقعیت است. انتقادات سیاسی مرحوم کافی از حکومت وقت در جریان تصویب لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی یا حمله به فیضیه قم که ساواک را حساس کرده بود، نیز مبتنی بر بنیاد اسلام انقلابی و سیاسی نیست که ریشه در نقّادی دین و نواندیشی دینی دارد، بلکه از نظرگاه دفاع از اسلام سنتی و ترس از فروریختن برج و باروهای اراده‌ی معطوف به قدرت روحانیت است، چرا که غیر از مقاطعی در اوایل دهه‌ی چهل، بیشتر انتقادات کافی حول محور گسترش فساد اخلاقی یا آزادی مشروب فروشی‌ها و کاباره‌ها و خوانندگی زنان بوده است.

بر اساس اسناد چاپ شده در کتاب «واعظ شهیر حجت الاسلام حاج شیخ احمد کافی به روایت اسناد ساواک» جمع‌بندی ساواک تا تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۴۶، از کافی، او را در زمره‌ی تجلیل‌کنندگان روحانیون مبارز و انقلابی قرار می‌دهد:

"شیخ احمد کافی از وعاظ ناراحت و ماجراجوست که سعی دارد همیشه از نیروی جوانان کم سن و سال و بی‌تجربه متعصب مذهبی به نفع روحانیون مخالف استفاده کند و آنها را برای مخالفت با دولت آماده سازد و اکثراً در منابر خود به طور مستقیم و غیر مستقیم ضمن تجلیل از روحانیون افراطی از اعمال دولت بدگویی می‌کند" (مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۳، ص ۸۳).

رسول جعفریان درباره‌ی تجدیدنظر برخی روحانیون مبارز نسبت به جریانات انقلابی که به مرور از اوایل دهه پنجاه خورشیدی آغاز شد و تا اندازه‌ای متأثر از جریان سازی حسینی‌ی ارشاد و گرایش‌های نواندیشانه‌ی دینی آن بود اشاره می‌کند و از جدال شیخ کافی با برخی از جریان‌های روشنفکری مذهبی و در عین حال سیاسی زمان پرده برمی‌دارد:

"در حوالی سال ۴۹ و ۵۰ انقلابیون روحانی دو دسته شدند: دسته‌ای بر سر موضع انقلابیگری ماندند و دسته‌ای از ترس از دست دادن عقاید شیعی و ولایتی که آنها را منتسب به برخی از افراد انقلابی می‌دیدند، راه خود را به سمت دیگری چرخاندند. به نظرم در رأس این چهره‌ها آیت‌الله میلانی و افراد وابسته به او قرار داشتند که یکی هم، همین مرحوم کافی بود" (جعفریان، دین آنلاین، ۱۸ بهمن ۱۴۰۳).

^۲ عبارت «کاف لشیعتنا» در مورد کتاب کافی را برخی محققین کتاب کافی در مقدمه‌ی تحقیق خود در کتاب کافی آورده‌اند و غالباً آن را از کتاب «روضات الجنات» که خود آن را از «منية المرتاد» نقل کرده است آورده‌اند و اصل این قضیه یک داستان است و هیچ سندی چه صحیح و چه ضعیف ندارد (ر. ک: الکلبینی، الاصول الکافی، الجزء الاول، ۱۳۸۸: ص ۲۵).

مهدیه‌ی تهران در پایین شهر به عنوان پایگاه اسلام سنتی، در مقابل حسینیه ارشاد در بالای شهر، به عنوان پایگاه اسلام انقلابی و مکانی برای توسعه‌ی دینداری مدرن، خاستگاه طبقاتی متفاوتی داشتند. مخاطبان کافی را غالباً می‌توان در قشر توده‌های سنتی، طبقات فرودست و مهاجران و حاشیه‌نشینان شهرها، بازیافت، اما مخاطبان ارشاد را دانشجویان و قشر مدرن جامعه و روشنفکران تشکیل می‌دادند. اهالی مهدیه به حسینیه‌ی ارشاد «یزیدیه اضلال» می‌گفتند^۴ و اهالی حسینیه، مهدیه را نماد ارتجاع می‌دیدند، لذا آن ایام دوگانه‌ای بین اسلام مدل کافی و اسلام مدل شریعتی به وجود آمده بود.

میشل فوکو (۱۹۸۴ - ۱۹۲۶) فیلسوف و متفکر سرشناس فرانسوی، طی دو سفری که از ۱۶ تا ۲۴ سپتامبر (۲۵ شهریور تا ۲ مهر ۱۳۵۷) و ۹ تا ۱۵ نوامبر ۱۹۷۸ (۱۸ تا ۲۴ آبان ۱۳۵۷) تحت عنوان روشنفکر-خبرنگار به ایران داشت، یادداشت‌های برای نشریات معتبر کوریه دلا سرا و نوول اوبرواتور داشت که نشر هرمس در کتابچه‌ای تحت عنوان «ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟» منتشر ساخته است. در یادداشتی به همین عنوان مذکور، فوکو از سرچشمه‌ی نامیرا و خشک ناشدنی مذهب برای رؤیاپردازی روشنفکران مذهبی ایران به طور خاص دکتر شریعتی، درباره‌ی عدالت سخن می‌گوید (ر.ک: فوکو، ۱۴۰۳، ص ۵۴).

با استناد به یادداشت‌ها و گزارش‌های فوکو در کتاب «ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟» که روایتی از نمای نزدیک و زنده از انقلاب ایران ارائه می‌دهد، می‌توان فهمید که در تقابل رؤیاپردازان پیشانقلاب، رؤیای انسان ایرانی آن دوران را امثال دکتر شریعتی و حسینیه‌ی ارشاد بر محور جست‌وجوی معرفت و عدالت انقلابی می‌ساختند، درحالی‌که مهدیه‌ی تهران همچنان در مدار تشیع صفوی می‌گشت و در رؤیاپردازی شیخ کافی، نه انسان ایرانی محوریت داشت و نه فهم انقلابی از اسلام، بلکه محوریت با غلامی و اطاعت و بندگی و نهایت آرزویش دیدار امام غایب در شمایل یک پیشوای ربّانی بود.

سلاخ و اراده‌ی معطوف به قدرت

در «از سلاخ خانه تا مهدیه» شاه غلام که خود را بارها «رئیس مهدیه‌ی تهران» معرفی می‌کند، نمایانگر چهره‌ی شر انقلاب است. طیفی از انقلابیون افراطی که به راحتی دست به اسحله می‌شوند، چاقو می‌کشند و هیچ ابایی از اعمال خشونت نسبت به مخالفان خود ندارند. آنها خودسر بوده و تنها از برخی روحانیون سنتی همچون کافی حرف شنوی دارند و حتی نسبت به دکتر شریعتی به عنوان معلّم انقلاب و تئوریسین آن مرزبندی می‌کنند.

^۴. در سال ۵۱ یا حوالی آن، مرحوم کافی چند بار به حسینیه ارشاد هم اعتراض کرده و یکبار هم آن را "یزیدیه اضلالیه" نام برده اما در اسناد ساواک اشاره‌ای در این‌باره نیامده است (جعفریان، دین آنلاین، ۱۸ بهمن ۱۴۰۳).

در فصل دوم کتاب، شاه غلام درباره‌ی مواجهه‌ی شیخ کافی با طرفداران شریعتی می‌گوید:

"شریعتی و طرفدارانش در مورد اینکه حاجی در منبرهایش می‌گوید: «وعو، من سگ امام زمان هستم.» دروغ سر هم کرده بودند. اینها لج کرده بودند، چون کافی گفته بود، یک مشت لامذهب جمع شده‌اند در حسینیه‌ی ارشاد و علیه امام زمان دارند حرف می‌زنند. کافی اجازه نمی‌داد برویم بساطشان را به هم بزنیم؛ وگرنه یک تنه دخلشان را می‌آوردیم. همه می‌دانستند همیشه دست به کاردم. هر وقت حرفی از اینها به گوشم می‌خورد ناخودآگاه دستم می‌رفت سمت چاقو." (اکبری دیزگاه، ۱۴۰۳، ص ۱۴۹).

درنور دیده شدن فاصله‌ی سلاح خانه تا مهدیه در مناسبات شاه غلام با شیخ کافی، حتی در نامگذاری این کتاب نیز بازتابی هوشمندانه یافته است. گویی نویسنده‌ی محترم درصدد بوده است، هرچند غیرمستقیم، خوانش مرتجعانه‌ی کافی از مسئله‌ی مهدویت و عصر ظهور را با روحیه‌ی بزن بهادر و اراده‌ی معطوف به قدرت شاه غلام گره بزند.

«از سلاح خانه تا مهدیه» در یک کلام روایت کافی ناکافی از زبان یکی از ارادتمندان کافی است که از یک کارگر ساده‌ی سلاح‌خانه در کشتارگاه تهران به مهدیه‌ی تهران و از آنجا به مناسبی در جمهوری اسلامی می‌رسد از جمله دبیری سندیکای سلاح‌ها، فرماندهی کمیته‌ی حفاظت سازمان گوشت زیر نظر وزارت کشاورزی، فرماندهی کمیته انقلاب اسلامی منطقه ده تهران، از مسئولان حفاظت ستاد پشتیبانی جنگ، نماینده شرعی ذبح اسلامی در استرالیا و نیوزیلند به مدت ۷ سال از سال ۱۳۶۱-۱۳۶۸.

چهره‌ای که پس از مرگ رازآلود شیخ احمد ضیافتی مشهور به کافی، در گفتار رسمی حاکمیت پس‌انقلاب اسلامی از او برساخته شده است، ذیل شمایل واعظ شهیر، عالم انقلابی مجاهد و روحانی مبارز می‌گنجد. چهره‌ی عمومی کافی اما بیشتر به واعظ نقال و روضه خوانی شبیه است که هر چند گاه متلکی به حکومت پهلوی می‌پرانند اما بیشتر با نام امام غایب گره خورده است و بیش از هر چیزی دل نگران زوال سنت و شعائر اسلامی در هجوم بی‌امان مدرنیته است که هر آنچه باقی مانده‌ی تاریخ سراسر دینی ایرانیان است را همچون تیزاب در خود حل می‌کند و گویی تذکار می‌دهد به ظهور جامعه‌ای پس‌ادینی در ایران فردا. البته کافی در آغازگاه این نشانه‌ها می‌زیست، در زمانه‌ای که اکثریت جامعه در مقابل تجدد آمرانه‌ی پهلوی مقاومت نشان داد و حتی کوشید در قالب حکومتی برخاسته از تعالیم اسلام در مقابل سیل ویرانگر مدرنیته بایستد، به همین روی کافی، نواندیشی دینی را خطری بزرگ برای اراده‌ی معطوف به قدرت روحانیت می‌بیند و می‌کوشد صف خود را از آنها جدا سازد.

منابع و مأخذ

- اکبری دیزگاه، ابراهیم، *از سلاخ خانه تا مهدیه*، تهران: بین الملل، ۱۴۰۳، چاپ اول.
- جعفریان، رسول، *کافی مبارز به روایت اسناد*، تارنمای دین آنلاین، ۱۸ بهمن ۱۴۰۳، دسترس در:
<https://www.dinonline.com/7683/?hilite=%27%D8%B5%D8%AF%D8%B1%DB%8C%27>
- فوکو، میشل، *ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟*، ترجمه‌ی حسین معصومی همدانی، تهران: هرمس، ۱۴۰۳، چاپ سیزدهم.
- الکلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، *الاصول الکافی*، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، الجزء الاول، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ق، الطبعة الثالثة.
- مرکز بررسی اسناد تاریخی، *واعظ شهیر؛ حجت الاسلام حاج شیخ احمد کافی به روایت اسناد ساواک*، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۳، چاپ اول.